

آسمانی بکار برده شده و استعمال گردیده زیرا قرآن بر لغت عرب نازل گردیده و طبعاً کلمات آن مفهومی جز همان معانی اصلی که لغت برای آن الفاظ مقرر داشته ندارند ولی با کمال تأسف در استنباط معانی قرآن گاهی از این اصل غفلت شده و مورد توجه قرار نمیگیرد و در نتیجه مشکلاتی پیش میآید که بغلط تصور میشود آنها غیر قابل حل است !!

مثلاً در مواردی از قرآن کلمه‌ی « ضلالت » و « هدایت » استعمال گردیده و آنها را بخدا نسبت داده است و میگوید **فیض الله من یشاء و یهدی من یشاء** (۱) یعنی خداوند هر که را بخواهد دچار ضلالت میسازد و آنکس را که اراده کند هدایت مینماید « در این مورد اگر کسی تنها به معنای خاصی که از « ضلالت و هدایت » در اذهان ما شایع است تکیه کند و بدون توجه به معانی عام این کلمات از نظر لغت و بدون در نظر گرفتن آیات فراوانی که بخوبی « ضلالت و هدایت » را تفسیر میکند و معنای « مشیت » و خواست خداوند را توضیح میدهد بخواهد مفاد این آیات را درک نماید طبعاً در برابر اشکالاتی قرار میگیرد و دچار بن بست هائی میشود اما اگر با توجه بنکاتی که ما اکنون بآنها اشاره کردیم آیات ضلالت و هدایت مورد بررسی قرار گیرد درک مفاهیم صحیح آنها کاملاً آسان و کشف مقصود اصلی از آنها بسیار روان و سهل خواهد بود اکنون که از شرح و توضیح در باره این دو نکته فارغ شدیم به طرح قسمتی از آیات قرآن که توهم شده در آنها به انبیاء گناه نسبت داده شده می پردازیم ، در قرآن موارد و آیاتی است که جمعی تصور کردند در آنها به فرستادگان و برگزیدگان آسمانی نسبت گناه داده شده با آنکه اسلام انبیاء را معصوم و آنها را از اگناه پاک میداند

((عصمت انبیاء))

آیا قرآن به انبیاء گناه نسبت داده ؟

در شماره سال گذشته در این نشریه بحث «عصمت انبیاء» را از نظر قرآن و منطق مورد بررسی قرار دادیم و در پایان آن قسمتی از محتویات تورات و انجیل را در باره پیامبران و گناهایی که این کتابها به فرستادگان و برگزیدگان خداوند نسبت داده اند نقل کردیم و در آنجا وعده کردیم که بمناسبت دنباله آن بحث را در این باره که «آیا قرآن به انبیاء گناه نسبت داده ؟» در شماره امسال تعقیب نمائیم اکنون بخواست خداوند بوعده خود وفا کرده و موضوع فوقرا مورد تحقیق قرار میدهیم ، اما قبل از آغاز بحث یادآوری دو نکته در اینجا ضروری است .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

يك - باید در نظر داشت که مقصود از کلمه عصمت اینست که پیامبران و فرستادگان خداوند گارحرام و غیر جایز انجام نداده و ترك واجب هم نمی نمایند اما عملی که ترك آن فقط بهتر است و بجای آوردن آن تنها جنبه «ترك اولی» دارد صدور آن (از انبیاء گذشته) کاملاً ممکن و جایز است و هیچگونه منافاتی با «عصمت» ندارد .

دو - دومین نکته ای که توجه بان برای کشف معانی صحیح و واقعی قرآن حتمی است؛ در نظر گرفتن مفاهیم اصلی و لغوی الفاظی است که در این کتاب

اما این تصور کاملاً بیجا و نادرست است و تنها از اینجا سرچشمه گرفته که بین معانی خاص و مصادیق معینی که از الفاظ در بین ماراتج و شایع است با مفاهیم عام لغوی و اصلی آن الفاظ (که قرآن بر طبق آنها نازل گردیده) امتیاز داده نشده و فرقی قائل نگردیدند در حالیکه اگر حساب مصداق را از مفهوم اصلی و کلی جدا سازند بخوبی روشن میگردد که در هیچیک از آیات شریفه قرآن گناه یعنی ترك واجب و یا فعل حرام به انبیاء و فرستادگان خداوند نسبت نداده اند و ما اکنون بخواست خداوند موردی چند از آیاتی که چنین تصور نادرست درباره آنها گردیده، نقل میکنیم و بطور اجمال آنها را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

کلمه عصیان و مقصود از آن

از موارد روشنی که تصور شده صریحاً قرآن به آدم علی نبینا و آله و علیه السلام گناه نسبت داده این آیه است **وعصى آدم ربه فغوی (۱)** و اینگونه آنرا ترجمه کرده اند که «معصیت کرد آدم پروردگار خود را پس گمراه شد» در حالیکه معنا و مقصود از آیه اینگونه نیست، این اشتباه از آنجا سرچشمه گرفته که تصور شد معنای «عصى» عبارت است از «معصیت» با آن مفهوم خاصی که از آن در انزهان ما است یعنی ترك واجب و یا انجام حرام و همچنین گمان بردند که معنای «غوی» یعنی گمراه شدن و منحرف گردیدن، با آنکه این هر دو تصور باطل و خلاف واقع است زیرا کلمه عصیان در لغت مفهومی وسیع دارد که گناه کردن یعنی ترك واجب نمودن و عمل حرام مرتکب گردیدن تنها مصداقی از آنست و آن مفهوم عبارت است از «نافرمانی» کردن و امر خدای را انجام ندادن (خواه آن فرمان و امر، واجب

باشد یا مستحب) مثلاً سلام کردن هنگام برخورد با يك مسلمان عملی است که از نظر اسلام استحباب دارد و بآن «امر» شده اما ترك آن حرام و غیر جایز نیست، و اگر مسلمانی هنگام برخورد با مسلمان دیگر بوی سلام نکند گفته میشود که «امر سلام را مخالفت کرده و آنرا معصیت نموده است» ولی این عصیان چیزی جز «ترك اطاعت» نیست و گناهی را در بر ندارد و همچنین «غوی» در لغت تنها بمعنی «گمراه شدن» نیست بلکه معانی دیگری هم برای آن ضبط کرده اند که یکی از آنها «بی بهره شدن و ضرر کردن» است، شاهد ما برای اثبات این دو معنا که برای کلمه «عصیان» و «غوی» نقل کردیم فرهنگهای عربی و کتب لغتی است که در این باره در دسترس ما است در آنجا درباره عصیان می نویسد:

«العصیان ترك الطاعة - عدم الانقیاد» (۱) یعنی عصیان عبارت است از ترك اطاعت و فرمانبرداری نکردن (خواه آن اطاعت و فرمانبرداری لازم و واجب باشد یا نه) همچنین یکی از معانی «غوی» را «خاب» (۲) و «خبیة» (۳) ضبط کرده اند، یعنی بی بهره شدن و دچار ضرر و خسران گردیدن و یاد ر نظر گرفتن این دو معنایی که برای این دو کلمه ضبط کرده اند (غوی) و «عصیان» که در آیه فوق به آدم نسبت داده شده هیچگونه ملازمه ای با گناه یعنی ترك واجب و ارتکاب حرام ندارد (هر چند در ترك واجب و فعل حرام هم عصیان و نافرمانی و در نتیجه ضرر و خسران است اما از این نظر که فعل حرام و یا ترك واجب و زیان و خسرانی که بر آنها بار است تنها مصداقی برای آن مفهوم کلی و وسیع است که برای این دو لفظ ضبط کرده اند) و از اینجاست که اگر فردی تنها

(۱) المنجد لغت عصا (۲) المنجد (۳) مجمع البحرین .

دستور « سلام کردن » و یا مستحب دیگری مانند آنرا ترک نماید صحیح است ما بگوئیم : این فرما را خداوند در باره آن عمل مستحب عصیان کرده و بی بهره شده یعنی ثواب و فضیلتی را که بر انجام آن عمل مستحب بار بوده از دست داده است ، با این ترتیب مضمونی که از آیه «وعصی آدم ربه فغوی» (بدر نظر گرفتن معنای اصلی «غوی» و «عصیان» استنباط میشود اینست که آدم امر مارا (در باره ی نخوردن از آن شجره منهیة) اطاعت نکرد و در نتیجه دچار خسران و ضرر شد (زیرا از بهشت اخراج گردید) یعنی خلاصه ما باو گفتیم که اگر میخواهد در بهشت بماند باید از آن شجره نخورد (بدون آنکه خوردن از آن شجره حرام باشد) اما وی دستور و گفته ی ما را نپذیرفت و از این نظر بی بهره شد و از نعمتهای فردوس محروم گردید : خوشبختانه این خلاصه و مضمونی که ما در معنای این آیه نگاشتیم؛ آیاتی که قبل و بعد از آن واقع شده و مربوط بهمین داستان و حادثه است بطور صریح آنرا تأیید مینماید، قرآن از ابتداء این داستان را اینگونه نقل میکند :

فقلنا یا آدم ان هذا عدوك ولزوجك فلا ینخرجنكما،
 الجنة ففتقی ان لك الا تجوع فیها ولا تعری وانك لا تنظمو فیها
 ولا تضحی فوسوس الیه الشیطان قال یا آدم هل ادلك علی شجرة
 الخلد وملك لا یبلی فاكلامنها فبذت لهما سوآنهما وطفقا یخصفان
 علیهما من ورق الجنة و عصی آدم ربه فغوی ثم اجتبیه ربه فتاب
 علیه (۱)

یعنی ما به آدم گفتیم که این (شیطان) دشمن تو و همسر تو است پس بیرون نکند شمارا از بهشت تا در تعب ورنج قرار گیرید (اگر در اینجا

بمانید) گرسنه و برهنه نمی شوید و تشنه هم نمی گردید و در آفتاب هم نخواهی بود پس شیطان او را وسوسه کرد و گفت ای آدم آیا راهنمایی کنم ترا به درخت جاودان (که اگر از آن بخوری برای همیشه در بهشت خواهید ماند) و ملکی که کهنه نمی شود؟ پس آدم و حوا از آن شجره خوردند لباسهای بهشتی آنان از بدنشان فرو ریخت و شروع نمودند به چسبیدن برگهای بهشت بر بدن خود و نافرمانی کرد آدم پروردگارش را پس (از نعمتهای بهشت) بی بهره شد سپس خداوند او را برگزید و توبه‌ی او را پذیرفت «از این آیات (همانگونه که ملاحظه میفرمائید) بخوبی استفاده میشود که نهی خداوند نسبت به آدم و حوا (درباره‌ی آن شجره) فقط جنبه‌ی راهنمایی و خیرخواهی و ارشاد داشت و تنها (ترك اكل از شجره) شرطی بود برای جاوید ماندن در بهشت و بهره‌برداری از آن زیرا قرآن صریحاً میگوید ما با آدم گفتیم که در بهشت بمانید گرسنه و تشنه نمی شوید، برهنگی و رنج آفتاب را نخواهید دید و اگر وسوسه‌ی شیطان را بپذیرید و از اینجا خارج گردید دچار رنج و تعب خواهید شد (و باز حیات فراوان بایند زندگی خود را از زمین فراهم سازید) با این ترتیب بخوبی پیدا است که این چنین نهی هیچگاه جنبه مولویت و الزام را ندارد و بدون تردید مخالفت با آن هم چیزی جز يك نافرمانی و معصیت (بمعنای لغوی آن نه بمعنای گناه و انجام عمل حرام) نخواهد بود و آثار سوء چنین نافرمانی هم تنها همان «غوايت» یعنی بی بهره شدن و محروم گردیدن از نعمتهای بهشت است نه عقاب و عذاب خداوند، بنا بر این هیچگونه گناهی (که عبارت از انجام عمل حرام و غیر جایز باشد) در این آیه به آدم (ع) نسبت داده نشده تا مخالف و مباین با معتقدات اسلامی باشد (که

انبیاء را از گناه پاک و معصوم میدانند) و تنها این اشتباه از آن جاناشی شده که تصور گردید معنای عصیان یعنی عمل حرام مرتکب شدن و گناهی را (بمعنای اصطلاحی آن) انجام دادن در حالیکه (با توضیحات مستند و مستدلی که دادیم) بخوبی آشکار گردید که این فکر يك اشتباه واهی و خیال باطل بیش نیست.

پس توبه آدم چرا؟

در اینجا ممکن است پرسش شود که اگر مقصود از کلمه «عصیان» در آیه فوق گناه و عمل حرام نیست پس توبه آدم یعنی چه؟ و بعداً از چه عملی آن حضرت توبه نموده^۱ بود؟ در پاسخ میگوئیم که باید توجه داشت آدم - ابوالبشر هر چند (با خوردن از آن شجره) مرتکب گناه و عمل حرام نگردیده و تنها «ترك اولی ای» از وی صادر شده بود اما بهمین مقدار از مقام قرب پروردگار تنزل کرده و از منزلت اولی وی قدری کاسته گشته بود و برای دست یافتن به آن مقام معنوی اول و همان درجه از قرب گذشته بود (که فقط که آدم بدرگاه آفریدگار خویش بازگشت میکند و از انجام عملی (که فقط مقداری از مقام معنوی وی را کاسته بود) پوزش می طلبد و توبه عینما پذیرا او برگزیدهی خداوند و بنده خاص او است و برای چنین شخصیتی تنزل از مقام قرب خداوند (هر چند بسیار کم) فوق العاده دردناک و غیر قابل تحمل است چه

آنکه گفته اند حسنات الابرار سیئات المقرین

مدارك اسلامی در کلمه ی عصیان

آنچه که ما تا اینجا در توضیح کلمه «عصیان» و «غوی» شرح دادیم خوشبختانه روایات و مدارك اسلامی صریحاً آنرا تایید مینمایند و ما اکنون بخواست خداوند بقسمتی از آنها در اینجا اشاره میکنیم.

يك - امام ثامن علی بن موسی الرضا علیهما السلام ضمن روایتی که در آن به سؤال مأمون درباره عصیان آدم پاسخ میدهند چنین میفرمایند: «ولم يكن ذلك بذنب كبير يستحق به دخول النار وان كان من الصغائر الموهوبة التي تجوز على الانبياء قبل نزول الوحي عليهم»... (۱) «یعنی آنچه که آدم آنرا انجام داد ذنبی نبود که در برابر آن استحقاق دخول در آتش و عذاب را پیدا کند بلکه از ذنوب کوچکی بود که بخشیده شده است (و حرام نیست) آن ذنوبی که قبل از نزول وحی بر انبیاء جایز است آنرا انجام دهند...» در این روایت امام (ع) صریحاً میفرماید عمل آدم در شمار کارهایی نبود که در آن استحقاق عذاب و عقاب باشد بلکه از صغائر بود که بخشیده شده است و هیچگونه مؤاخذه‌ای بر آن نیست.

دو - مفسر بزرگ اسلامی ابی علی فضل بن حسن طبرسی (ره) در ذیل آیهی «وعصى آدم ربه فغوى» می نویسد «معناه خالف آدم ما امره ربه به فغتاب من ثوابه والمعصية مخالفة الامر سواء كان الامر واجباً او نداءً» (۲) «یعنی معنای آیه این است که آدم مخالفت نمود امر پروردگار خود را پس از ثواب آن امر و اطاعت آن محروم گردید و مراد از معصیت و عصیان مخالفت با امر است خواه آن امر واجب باشد یا مستحب».

سه - مرحوم علامه مجلسی رضوان الله علیه ضمن بحثی که دربارهی «عصمت» دارد اخبار و روایاتی را که در آن نسبت ذنب و یا عصیان بپدر هجران آسمانی داده شده توضیح داده و جوهی برای آنها بر می شمرد و در آنجا

(۱) تفسیر برهان ج ۲ صفحه ۴۶ چاپ جدید.

(۲) مجمع البیان ج ۷ صفحه ۳۴ چاپ جدید.

چنین میگوید: «ان ترك المستحب وفعل المكروه قد یسمى ذنباً وعصیاناً» (۱)
 «یعنی گاهی ترك مستحب و یا انجام مکروه راهم ذنب و عصیان می نامند» با
 این ترتیب و با مطالبی که ما تا اینجا نقل کردیم بخوبی روشن گردید که در
 قرآن اسناد هیچگونه گناه و عمل حرام بآدم (ع) داده نشده و این اشتباه
 تنها از جهل و بیخبری از معنای اصلی و لغوی کلمه «عصیان» و «غوی»
 سرچشمه گرفته است.

ظلم چیست و غفران یعنی چه؟

از موارد مهم و حساسی که باز تصور شده قرآن در آن به فرستادگان
 خداوند گناه نسبت داده آید است که در آن از قول موسی بن عمران چنین
 نقل میکند... «رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی» (۲) یعنی پروردگارا من به
 نفس خود ظلم کردم پس تو غفرانت را شامل من گردان. در این آیه هم ممکن
 است گمان شود که خداوند ظلم بنفس را به موسی نسبت داده با آنکه ظلم
 عمل حرام و غیر جایز است و از همین نظر بعداً موسی از پروردگار طلب آمرزش
 کرده و میگوید «فاغفر لی» ولی این گفته و گمان هم کاملاً باطل و بی اساس است
 زیرا ظلم در لغت عرب مفهومی عام و وسیع دارد که «ظلم حرام» (چه بنفس
 باشد یا بدیگری) تنها مصداقی از آن مفهوم کلی است؛ در فرهنگ عرب
 ظلم یعنی عملی را در غیر مورد انجام دادن (خواه آن عمل بیجا حرام باشد یا
 غیر حرام) لغت می نویسد:

«الظلم وضع الشيء فی غیر محله» (۳) یعنی ظلم عبارت است از نهادن

(۱) سفینة البحار ج ۲ صفحه ۲۰۱ ماده عصم .

(۲) سوره قصص آیه ۱۵ (۳) المنجم ماده ظلم .

چیزی در غیر مورد آن. چنانکه معنای غفران هم پوشاندن و ستر کردن است «غفر الشیء غطاءه و ستره» (۱) یعنی هنگامی غفر الشیء گفته میشود که چیزی را پوشانده و مستور کرده باشند. با این ترتیب مفاد و معنای آیه چنین است که موسی میگوید: پروردگارا من (با کشتن یکی از یاران فرعون) عملی در غیر مورد انجام دادم (زیرا هر چند اصل عمل و این قبیل برای من جایز بود اما چون تنها و در حال ضعف بودم از این نظر اکنون وقت انجام آن نبوده است) پس برای این کار پرده‌ای بیوشان (تادشمنانم بر من ظفر نیا بند و مرا بقتل نرسانند) با این حساب هیچگونه اسناد گناه و «ظلم حرام» در آیه بموسی بیغمبر داده نشده و این اشتباه تنها از آنجا سرچشمه گرفت که مفهوم کلی ظلم و غفران از نظر لغت با آنچه که در اذهان ما از مصادیق آن مفهوم جای گرفته (یعنی ظلم حرام) یکسان تصور گردیده اما این تصور باطل و خلاف واقع است؛ مضمون و معنایی که ما برای این آیه (بادر نظر گرفتن معنای طبیعی و اصلی «ظلم» و «غفران» نقل کردیم خوشبختانه با صراحت ضمن روایتی شرح داده شد، در این روایت هنگامیکه مأمون از علی بن موسی (ع) در باره آیه فوق و اسناد «ظلم بنفس» و سپس طلب غفران از خداوند که در آن بموسی داده می‌رسد،

آنحضرت در پاسخ چنین فرمودند - «..... انی وضعت نفسی غیر موضعها بدخول هذه المدينة فاغفر لی ای استرنی من اعدائك لئلا یظفروا بی فیقتلونی (۲) یعنی (موسی بخداوند میگوید) من با داخل شدن در این شهر (و در نتیجه قتل یکی از یاران فرعون) نفیس خود را در غیر محل آن نهادم

(۱) المنجد ماده غفر .

(۲) تفسیر برهان ج ۳ صفحه ۲۲۴ چاپ جدید .

(و عملی در غیر مورد آن انجام دادم) فاغفر لی ، یعنی مرا ازدشمنان خود مستور بدار تا مبادا بر من اطلاع یابند و بقتل برسانند. در این حدیث امام (ع) صریحاً میگوید که مقصود از ظلم و غفران همان معانی اصیل و لغوی آنها است نه آن مصادیق خاصی که ما بغلط آنرا مفهوم اصلی این الفاظ تصور مینمائیم ، مفسر بزرگ اسلامی مرحوم شیخ طبرسی رحمه الله در ضمن آیهی مورد بحث مینویسد «ان موسی حين قتل القبطی ندم علی ذلك وقال رب انی ظلمت نفسی فی هذا القتل فانهم لو علموا بذلك لقتلونی (۱) یعنی موسی (ع) هنگامیکه آن قبطی و پیرو فرعون را بقتل رساند از عمل خود پشیمان گردید و گفت پروردگارا من به نفس خود - در این قتلی که انجام دادم ستم کردم (نہ از آن نظر که این عمل حرام و غیر جایز بود بلکه) باین علت که اگر فرعونیان بمن دست یابند و از عمل من مطلع گردند مرا خواهند کشت. با این ترتیب در آیهی «رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی» هم هیچگونه گناه و عمل غیر جایز به پیامبران عالیقدر علیهم السلام نسبت داده نشده و این تصور کاملاً بی جا و بی مورد است .

«مقصود از «ذنب» در سوره فتح»

سومین موردی که تصور شد در آن قرآن به انبیاء گناه نسبت داده سوره فتح است در آنجا خداوند خطاب به پیامبر اسلام میفرماید: «انا فتحنا لك فتحاً مبیناً لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر» (۲) یعنی ما فتح کردیم برای تو فتحی آشکار تا ببوشاند برای تو ذنبت را آنچه که در گذشته بود و هر چه

(۱) مجمع البیان ج ۷ صفحه ۲۴۵ چاپ جدید .

(۲) سوره فتح آیه یک .

که در آینده خواهد آمد. درباره‌ی این آیه هم گمان بردند که خداوند نسبت
 ذنب یعنی گناه به پیغمبر بزرگ اسلام ﷺ داده و فتح مکه را موجب
 آمرزش آن نهادنسته است!!! در حالیکه این تصور هم کاملاً واهی و بی اساس است
 و متأسفانه باز در این مورد (مانند گذشته) معانی اصلی و لغوی ذنب و غفران در
 نظر گرفته نشده و از این حقیقت غفلت گردیداست، معنای اصلی و مفهوم کلی
 «ذنب» در فرهنگ عرب عبارت است از «دنباله» و «اثر» و یا بعبارت دیگر
 عکس العمل و نتیجه‌ای که بر هر عملی بار است. لغت‌های تازی در کلمه‌ی «ذنب»
 می نویسند «ذنب ذنباً: تبعه فلم یفارق اثره» (۱) یعنی ذنب عبارت است از تابع عمل
 و آنچه که از آن جدا نگردد. و اینکه بر گناه «ذنب» گفته میشود نذا از این نظر
 است که مفهوم «ذنب» تنها یعنی «گناه» بلکه باین علت که «گناه» دنباله عمل
 و تابع آن و اثری است که بر آن بار میگردد.

پس با این ترتیب و بادر نظر گرفتن اینکه مفهوم اصلی غفران هم عبارت
 از پوشاندن و مستور کردن است مضمون و مفاد آیه چنین میشود ما فتح کردیم
 برای تو فتحی آشکار تا پوشانیم برای تو ذنب و دنباله‌ها و تبعاتی که برای تو
 در گذشته بود و یا در آینده وجود خواهد یافت. اما آن تبعات و دنباله‌ها و
 خلاصه نتایجی که اعمال پیغمبر آنها را در برداشت «گناه» بوده یا غیر گناه؟
 هیچگونه اشاره‌ای در آیه نسبت بآن دیده نمیشود، بنا بر این آیه‌ی مورد
 بحث تنها این موضوع را اثبات میکنند که پیغمبر اسلام دارای اعمالی بود که
 تبعات و دنباله‌ها و آثاری داشته و فتح مکه موجب پوشیده گشتن آنها گردید
 اما آن تبعات و دنباله‌های عمل چه بوده؟ در این آیه هیچگونه دلالتی بر آن
 نیست ولی توضیحی جالب در این باره از امام علی بن موسی علیهما السلام

وارد گردیده که بخوبی حقیقت را کشف میکند و نوع آن «ذنب» و تبعاتی که فرستاده بزرگ خداوند حضرت محمد (ص) آنرا دارا بود کاملاً برای ما روشن میسازد، در این روایت هنگامیکه مأمون از این آیه و نسبت «ذنبی» که در آن به پیغمبر عزیز ما داده شده از آن بزرگوار می پرسد آنحضرت در پاسخ چنین فرمود: «لم یکن احد عند مشرکی اهل مکة اعظم نبأً من رسول الله (ص) لانهم كانوا یعبدون من دون الله ثلثمائة وستین صنماً فلما جائهم (ع) بالدعوة الی کلمة الاخلاص کبر ذلك علیهم وعظم وقالوا اجعل الالهة الهاً واحداً ان هذا الشیء عجاب وانطلق الملاء منهم ان امشوا واصبروا علی آلهتکم ان هذا لشیء یراد ما سمعنا بهذا فی الملة الاخرة ان هذا الاختلاق (۱) فلما فتح الله عزوجل علی نبیه (ص) مکة قال له یا محمد «انافتحنالک فتحمنا لیبغیرک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر» عند مشرکی اهل مکة بدعائک الی توحید الله فیما تقدم وما تأخر لان مشرکی مکة اسلم بعضهم وخرج بعضهم عن مکة ومن بقی منهم لم یقدروا علی انکار التوحید لله اذ ادعا الناس الیه فصار ذنبه عندهم مغفوراً بظهوره علیهم (۲) ،

یعنی از نظر مشرکین مکة هیچ فردی گناهش از پیغمبر اسلام بیشتر نبود زیرا هنگامیکه آنحضرت آن قوم را بسوی توحید و خداوند یگانه دعوت نمود آنان دارای سب و دشوشت بت بودند و آنهارا عبادت میکردند، بدینجهت وقتی آن بزرگوار آنها را به خدای یگانه خواند بسیار بر آنان گران آمد و در نظرشان بزرگ جلوه کرد و گفتند (آیا خدایان متعدد را یک خدا قرار داد؟! همانا این چیزی است شگفت آور و رفتند گروهی از ایشان (و رأی دادند) که بروید و بر خدایان متعدد صبر کنید (و همانها را عبادت کنید) و اینست آنچه

(۱) سوره ی ص آیه ۵ (۲) تفسیر برهان ج ۴ صفحه ۱۹۳ چاپ جدید .

که (از شما) خواسته شده، ما نشنیدیم این حرف را (که خدا یکی است) در ملت دیگر و نیست این چیز، تازه در آورده و نو. ولی زمانی که خداوند مکه را برای پیغمبر خود فتح کرد باو گفت که «ما فتح کردیم برای توفیح آشکار تا بپوشانیم برای تو ذنب تو را آنچه که در گذشته بود و آنچه که خواهد آمد» آن ذنبی که تو نزد مشرکین مکه داشتی برای آنکه آنهارا به یگانگی خداوند دعوت کرده (و بابتهای آنان بمخالفت برخاسته بودی) (اینکه بافتح مکه ذنوب تو پوشانده شد).

زیرادر روز فتح جمعی از مکه مسلمان شدند (و دانستند که مخالفت با پیغمبر بابتها گناه نبوده) و عده ای هم از مکه بیرون رفتند و کسانی هم که در آنجا ماندند و مسلمان نشدند (چون مغلوب بودند) توانائی نداشتند تا یگانگی خداوند را انکار نمایند و بت شکنی های پیغمبر را گناه بشمرند پس گناه و ذنبی که مردم مکه برای پیغمبر می شمردند با پیروزی و غلبه آن حضرت بر آنان پوشیده شد و مستور گردید. در این حدیث امام علی بن موسی (ع) صریحاً میگوید ذنبی که خداوند بافتح مکه آنرا پوشانده است چیزی جز آنچه که مردم مکه به پیغمبر اسلام (ص) نسبت میدادند نبود (نه يك ذنب واقعی) مشرکین بخاطر آنکه آن بزرگوار با خدا یان و تهای آنان بمخالفت برخاسته بود او را گناه کارترین کسان میدانستند ولی هنگامیکه مکه فتح گردید جمعی از آنها مسلمان شدند و دانستند که مخالفت بابتها گناه و ذنب نبوده و آنهایی هم که اسلام را نپذیرفتند چون آن بزرگوار پیروز شده بود و قدرت را در دست داشت از این نظر مخالفت آن حضرت بابتها از نظر آنها هم فراموش شده بود و برای همیشه مستور گردید پس این ذنب يك ذنب واقعی و تبعات و دنباله های اعمال پیغمبر که گناه باشد نبوده بلکه ذنبی بود که تنها مشرکین

(بر بایه معتقدات غلط خود) آنرا با حضرت نسبت میدادند و این يك امر طبیعی است که اگر رهبری برای در دست گرفتن قدرت و رسیدن به هدف موفق گردد لغزشهای واقعی او و یا آنچه که اجتماع آنرا لغزش و ذنب می‌شمرد همگی از نظر جامعه فراموش می‌گردد و از خاطرها محو می‌شود.

اما اگر آن رهبر در راه رسیدن بمقصد دچار شکست گردد و یا احد اقل اجتماع تصور کند که وی دچار شکست گردیده اینجا است که تمام لغزشهای وی و یا آنچه که جامعه آنرا بغلط لغزش می‌پندارد یکی بعد از دیگری آشکار گردیده و خرده‌گیرها شروع می‌گردد، آری در دست گرفتن قدرت و پیروز شدن بردشمن برای يك رهبر نه تنها موفقیت بزرگی است که موجب می‌گردد ذنوب و لغزشهایی که اجتماع و افراد آن در گذشته (بصحيح یا بغلط) بآن رهبر نسبت میدادند یکباره فراموش گردد و پوشیده شود بلکه در آینده هم آن پیروزی و موفقیت عامل مهمی است که جامعه دیگر برای او ذنوبی نه بیند و لغزشی تصور نکنند در این حدیث هم امام ثامن (ع) نزدیک باین مضمون «ذنب» را در سوره‌ی فتح تفسیر می‌فرمایند و می‌گویند که فتح مکه و پیروزی پیامبر عالیقدر اسلام (ص) بر کفار قریش همان موفقیت اجتماعی بود و موجب گردید که ذنوبی که مشرکین در گذشته و قبل از فتح مکه برای آنحضرت معتقد بودند (یعنی مخالفت با بتها) از نظرها پوشیده شود و مستور گردد و هم در آینده دیگر ذنوبی (از نوع آنچه که قبلا بوی نسبت میدادند) بآن بزرگوار نسبت ندهند «فصار ذنبه عندهم مغفوراً بظهوره علیهم»

متن آیه توضیح حدیث را تا آید می‌کند: خوشبختانه این معنا و مضمونی که در حدیث بآن اشاره گردید از دقت و مطالعه در متن آیه هم بخوبی استنباط می‌گردد

زیرا در اینجا خداوند «فتح مکه» را عامل و موجب برای غفران «ذنوب» گذشته و آینده پیغمبر معرفی کرده است در حالیکه پیروزی آنحضرت بر مشرکین و فتح پایگاه قدرت آنان یعنی مکه یک عمل نظامی است که (از نظریه حکومت) جنبه‌های اجتماعی و سیاسی هم دارد و ارتباط این عمل اجتماعی و نظامی با «غفران ذنب» نشان می‌دهد که باید مقصود از این «ذنب» همان ذنوب اجتماعی و یا عبارت صحیحتر چیزی باشد که دیگران بغلط آنرا «ذنب» می‌پنداشتند تا فتح مکه و پیروزی بردشمن و در دست گرفتن قدرت موجب غفران و پوشیده گشتن آنها گردد و این درست همان حقیقتی است که امام علی بن موسی (ع) ضمن بیانات خود بآن اشاره فرمودند ، با این ترتیب در سوره فتح هم هیچگونه نسبت گناه و انجام عمل غیر جایز و حرام به انبیاء و پیامبران معصوم داده نشده است **خوانندگان عزیز !** با توجه به مطالبی که ما در این فصل یاد آور شدیم بخوبی روشن گردید که قرآن (بعکس عهد عشیق و جدید) هیچگونه گناه و عمل غیر جایزی را به پیامبران و فرستادگان پاک آسمانی نسبت نداده و این تصور (در آیتی که ما نمونه‌هایی از آنها را نقل کردیم) تنها از آنجا بوجود آمد که معانی اصلی و لغوی الفاظی که در قرآن بکار برده شده در نظر گرفته نشد و بین مفاهیم کلی و اولی آن الفاظ با مصادیق خاصی که از آن مفاهیم در اذهان ما جای دارد امتیاز و فرق قائل نگردیدند .